

یادگیری

پرورش وجدان اخلاقی، توسعه میزانه‌های عقلانی برای تشخیص خوب و بد و کنترل اعمال و رفتار شخصی، اموری آموختنی است و فرد در اثر تماس با پدر و مادر، با همسالان و سایر بزرگسالان این گونه امور را فرامی‌گیرد.



یادگیری اساس رفتار افراد را تشکیل می‌دهد. از طریق یادگیری، فرد با محیط خود آشنایی می‌یابد و در مقابل محیط ایستادگی می‌کند، از محیط برای تأمین احتیاجات خود استفاده می‌نماید، گاهی محیط را تحت تسلط و فرمان خود درمی‌آورد و زمانی خویش را با آن سازگار می‌سازد.

زندگی در هر مرحله از رشد مستلزم فراگرفتن اموری است که بدون آنها ادامه زندگی برای فرد میسر نیست. قسمت عمده رفتار آدمی آموختنی است. فرد انسان سخن گفتن را یاد می‌گیرد و از این راه مقاصد خود را با دیگران در میان می‌گذارد و از افکار و عقاید دیگران مطلع می‌شود.

در زمینه عاطفی چگونگی بروز عواطف و طرز کنترل آنها را می‌آموزد و بدین وسیله از آمیزش با دیگران لذت می‌برد. از لحاظ اجتماعی افراد در خانواده‌ها و در گروه‌ها همسر طرز معاشرت با دیگران را فرامی‌گیرند و روابط خود را با دیگران به صورت مطلوب و رضایت بخش درمی‌آورند.

شناختن خود و جهان خارج نیز از طریق یادگیری امکان دارد. رشد قوه تفکر یا طرز حل مسأله امری است که بتدریج و در سایه یادگیری در افراد بوجود می‌آید.

انتظار داشت که همه بچه‌ها در یک زمان مطالب معین را فرا گیرند .

این اصل باید مورد توجه مربیان قرار گیرد که آمادگی افراد در هر مرحله از رشد مختلف است همان طور که بچه های ۷ ساله برای فرا گرفتن خواندن و نوشتن به یک اندازه آمادگی ندارند افراد بالغ نیز در موقع ورود به دبیرستان از لحاظ آمادگی باهم اختلاف دارند .

مطالب درسی باید متناسب با سطح آمادگی شاگردان باشد . وقتی شاگردان به حد کافی در جنبه های مختلف رشد نکرده اند نباید آنها را به یاد گرفتن مطالب مشکل و نامتناسب وادار نمود . شاگردی که در کلاس هفتم قدرت کافی برای فهم مفاهیم مشکل علمی را دارا نیست اخبار او به فراگرفتن این گونه امور سبب اذلال وقت و ایجاد ناراحتی در وی خواهد شد .

پاره ای از آزمایشها نشان می دهد که سرعت یادگیری در زمانی که فرد آماده فراگرفتن امر معینی است بیشتر از مواقعی است که فرد فاقد آمادگی باشد . اگر بچه شش ساله ای را که از لحاظ بدنی و روانی آماده برای یادگیری نوشتن نیست تحت تعلیم قرار دهند ، جریان یادگیری او در این زمینه حتی در سالهای بعد بکندی پیش می رود ، در صورتی که همین بچه را اگر در سن ۷ یا ۸ سالگی که آمادگی کافی دارد تحت تعلیم قرار دهند امر نوشتن را زودتر فرامی گیرد و سریعتر در این زمینه پیشرفت می کند .

آمادگی یک فرد نیز در زمینه های مختلف متفاوت است . بچه ای ممکن است از لحاظ بدنی آماده برای فراگرفتن امری باشد ولی از لحاظ عقلانی رشد او کافی برای درک این امر نباشد . یا از لحاظ عقلانی آماده باشد اما در زمینه

خلاصه حیات هر فرد در زمینه اجتماعی ، عقلانی ، عاطفی و تا اندازه ای بدنی ، مربوط به قدرت یادگیری آن فرد و وابسته به تغییراتی است که فرد از طریق یادگیری در خود به وجود می آورد .

توجه به اصول یادگیری در فعالیتهای تربیتی شرط اساسی موفقیت مربیان است . نظر معلمان درباره یادگیری ، در طرز کار آنها تأثیر فراوان دارد . معلمانی که اصول و مبانی یادگیری را درست تشخیص دهند ، بهتر می توانند در تعلیم و تربیت افراد اقدام کنند . در این جا به عوامل مؤثر در یادگیری اشاره می شود :

۱- آمادگی :

برای این که فرد بتواند امری را فرا گیرد باید آمادگی کامل داشته باشد . منظور از آمادگی دارا بودن رشد کافی در زمینه های مختلف است . وقتی فرد می تواند افکار ، عادات و مهارتهای معین را بیاموزد که در زمینه بدنی ، از لحاظ اجتماعی ، از نقطه نظر عقلانی و در زمینه عاطفی رشد متناسب با این گونه امور را دارا باشد .

آمادگی در افراد مختلف است . بچه ای ممکن است در سن ۷ سالگی آماده برای فراگرفتن مهارتهای اساسی مانند خواندن ، نوشتن و حساب کردن باشد و رشد بدنی او در زمینه اعصاب و عضلات و رشد عقلانی او برای درک معانی و آشنایی به مهارتهای اجتماعی و تمایلات او در مرحله ای باشد که او را برای فرا گرفتن این گونه امور قادر سازد . بچه دیگری ممکن است در ۸ سالگی آماده برای فراگرفتن مهارتهای اساسی باشد . روی این اصل نباید



عاطفی فاقد احساس مطبوع نسبت به امر مسورد نظر باشد. رشد و آمادگی عقلانی نیــــز در رشته های مختلف متفاوت است. مثلا شاگردی ممکن است آماده برای مطالعه و درک علم الاشیاء باشد ولی در درک مفاهیم ریاضی با اشکال روبرو شود.

چنانچه گفته شد معلم باید آمادگی هریک از شاگردان را در تدریس مواد درسی در نظر داشته باشد و تعلیمات خود را متناسب با سطح آمادگی آنها سازد. در انتخاب مواد درسی و سازمان آنها باید آمادگی شاگردان را درکلاس در نظر گرفت و برنامه مدرسه را طوری ترتیب داد که معلم فرصت کافی برای مطالعه آمادگی شاگردان داشته باشد و بتواند سطح تعلیمات خود را با آمادگی هریک از آنها تطبیق دهد.

شاگردانی که آمادگی آنها بیشتر از دیگران است وضع خاصی دارند. معلم می تواند با شرکت دادن این گونه شاگردان در فعالیتهای متنوع اسباب پیشرفت آنها را نیز فراهم کند.

مؤلفان کتاب اصول روان شناسی تربیتی امور زیر را بهرمورد آمادگی برای خواندن مؤثر می دانند:

- (۱) حساسیت حواس (۲) توسعه ادراک
- شکل (۳) رشد عقلانی برای تمیز و تشخیص
- زبان از سایر اشکال رفتار (۴) استعداد ارتباط
- دادن معانی خصوصی با علامتهای اختیاری (۵)
- تمایل به فراگیری خواندن و توجه به آن به عنوان
- یک عمل با ارزش (۶) دارا بودن ثبات عاطفی
- برای دقت و تمرکز (۷) رشد کافی اجتماعی که
- ارتباط با دیگران را معنی و مفهوم بخشد و
- (۸) رشد روانی به اندازه ای که فرد را به درک روابط ساده قادر سازد.

۴- تجربیات قبلی

(Previous Experiences)

تجربیات قبلی پایه و اساس فهم و بصیرت ادراک حسی و یادگیری است. آمادگی فرد نیز درحد وسیعی تحت تأثیر تجربیات قبلی او قرار دارد. دربرخورد به محیط و سازگاری با آن تجربیات حسی به کمک فرد می شنابند. وقتی فرد می تواند عناصر موجود در محیط خود را درک کند یا آنها را مورد تفسیر و ترجمه قرار دهد که از تجربیات گذشته خود کمک بگیرد. فهم و بصیرت وقتی حاصل می شود که فرد برای درک ارتباط میان اجزای یک امر یا یک

می فهمد آنها درجه مرحله ای قرار دارند و کار خود را از همان جا یا همان مرحله شروع می-کند.

در نتیجه جریان یادگیری، مانند رشد، سیر طبیعی خود را ادامه داده، مطلب تازه کاملاً برای شاگرد قابل فهم می باشد. معلم از طریق طرح سوالات مختلف می تواند اطلاعات شاگردان را درباره امر معین مورد سنجش قرار دهد و وسعت تجربیات ایشان را درک کند. در تهیه برنامه مدرسه و انتخاب مطالب درسی باید تجربیات قبلی شاگردان را در نظر گرفت. ترتیب انتخاب مواد و مطالب درسی باید طوری انجام شود که شاگرد دائماً "در حال پیشرفت و ترقی باشد. ضمناً" باید معلم فرصت کافی داشته باشد تا بتواند مطالب تازه را با تجربیات گذشته شاگردان مربوط سازد.

۳- موقعیت یادگیری

(Learning Situation)

موقعیت یادگیری را در دو معنی استعمال می کنند. گاهی موقعیت یادگیری را به عوامل و شرایطی اطلاق می کنند که در جریان یادگیری تأثیر دارد. این عوامل ممکن است مادی باشد مانند نور، هوا، طرز نشستن و وسعت محل و مانند آنها و شامل عوامل غیر مادی مانند طرز تفکر و تمایل یادگیرنده، احساس و تمایل معلم، رابطه معلم و شاگرد و رابطه شاگردان با هم نیز می شود. با توجه به این معنی معلم باید کلیه عوامل مؤثر در جریان یادگیری را در نظر گیرد و آنچه را که مانع اجرای یادگیری صحیح است از میان بردارد یا تغییر دهد و عواملی که امر یادگیری را تسهیل می نمایند

موقعیت از تجربیات گذشته خود استفاده نماید. بسیاری از روان شناسان یادگیری را شکلی از اشکال رشد می دانند. همان طور که رشد یک جریان دائمی است، یعنی گذشته آن با حال و وضع فعلی آن با آینده ارتباط دارد، یادگیری نیز مانند رشد جریانی است که گذشته آن (تجربیات قبلی) پایه و اساس وضع فعلی آن را تشکیل می دهد و آنچه را که فرد در آینده می آموزد متناسب با تجربیاتی است که در زمان حاضر به دست می آورد. فرد وقتی چیزی را می آموزد که آن را با تجربیات قبلی خویش ارتباط دهد؛ اگر این ارتباط برقرار نشود فرد نمی تواند امر تازه را واقعاً فراگیرد.

پیشرفت و توسعه تجربیات وقتی صورت می-گیرد که میان تجربیات فرد ارتباط و پیوستگی موجود باشد.

توجه به تجربیات قبلی شاگرد در مدرسه شرط اساسی موفقیت در کارهای تربیتی است. در موقع تدریس ابتدا معلم باید تجربیات قبلی شاگردان را در نظر بگیرد. برای این که شاگرد را با مطلب تازه ای آشنا نمود یا مهارت خاصی را به او یاد داد ابتدا باید دید شاگرد چه چیزهایی را در باره مطلب تازه یا مهارت جدید می داند و چه تجربیاتی در این زمینه کسب کرده است، آنگاه به بحث و بررسی مطلب تازه اقدام کرد.

توجه به تجربیات قبلی شاگرد موقعیت او را در زمان حاضر برای معلم مشخص می سازد. مثلاً معلم فیزیک یاریاضی وقتی می خواهد مطلبی را به شاگردان بیاموزد اگر قبلاً بداند که شاگردان او چه چیزهایی را در باره مطلب تازه می دانند و چه نکته هایی را در گذشته راجع به این موضوع فرا گرفته اند، آن وقت متوجه سطح اطلاعات و تجربیات آنها می شود و

فعالیت یادگیرنده از جهت دیگر نیز باید مورد توجه واقع شود. یادگیری خود عملی است و اجرای آن بدون فعالیت صورت نمی گیرد. کسی که می خواهد چیزی را یاد بگیرد جریان یادگیری او را به عمل و فعالیت جلب می کند. اگر شخص یادگیرنده هیچ گونه عمل و فعالیتی از خود نشان ندهد بطور مسلم چیزی نمی آموزد. روی همین اصل شاگرد در جریان یادگیری باید فعال باشد و نقش عمده در این جریان به عهده وی محول شود.

در مدارس ما معمولاً نقش اساسی به عهده معلم است. شاگرد از موضوع تازه باخبر نیست و نمی داند امروز در کلاس چه مطلبی را باید بیاموزد. تنها کاری که به عهده شاگرد واگذار شده است مطالعه درس قبلی است. این امر را هم ممکن است برای گرفتن نمره انجام دهد و در بیشتر موارد از انجام آن خود داری کرده، مطالعه درس را به وقت امتحان موکول می کند. معلم وارد کلاس می شود و شروع به تدریس می کند. اگر اطلاعات او درباره مطلب درسی کافی باشد بدون اشکال مطلب تازه را از راه سخنرانی یا دیکته کردن به شاگردان می آموزد و گاهی نکته های مشکل را بیشتر توضیح می دهد. در صورتی که اطلاعات وی درباره موضوع درس ناقص باشد از راه تهدید شاگردان را آرام نگاه می دارد و مطالب تازه را بطور نامفهوم و مجمل برای آنها بیان می کند. در هر دو صورت کار شاگرد گوش دادن و پذیرفتن مطالبی است که معلم بیان می دارد.

اگر اصل بر این جاری است که شاگرد مطلب تازه ای بیاموزد و تغییری در افکار، عادات و تمایلات و نظر او ایجاد گردد، خود او باید فعالیت کند. مطلب درسی باید برای او به

مورد استفاده قرار دهد. توجه به طرز فکر و تمایل شاگردان نسبت به موضوع مورد یادگیری و نحوه ارتباط شاگردان با هم و با معلم از وظائف اصلی معلم در جریان یادگیری است.

بعضی از روان شناسان موقعیت یادگیری را عبارت از مسأله ای می دانند که فرد با آن روبرو می شود. در این معنی جریان یادگیری به صورت حل مسأله درمی آید و موقعیت یادگیری مسأله ای است که فرد با آن مواجه است و می خواهد در حل آن اقدام کند.

در این صورت باید موقعیت یادگیری یا مسأله مورد بحث با آمادگی، استعداد، احتیاج و تمایل یادگیرنده تناسب داشته باشد. عناصر مختلف موقعیت یادگیری یا مسأله باید کاملاً مشخص شود.

شاگرد باید با کمک معلم ارتباط عناصر موجود در موقعیت یادگیری را درک کند و عناصر مهم را از غیر مهم تشخیص دهد.

۴- فعالیت یادگیرنده :

فعالیت یادگیرنده از دو جهت قابل بحث است. بعضی از روان شناسان فعالیت را یکی از احتیاجات اساسی افراد می دانند و تمایل افراد را به حرکات بدنی، اقدام برای حل مسأله و کنجکاوی و بررسی محیط را ناشی از همین احتیاج فرض می کنند. بنابراین شاگرد میل دارد فعالیت کند، این تمایل به وسیله مشاهده یا گوش دادن ارضاء نمی شود. شاگرد میل دارد فکر خود را بکار بیندازد، امور مختلف را بررسی کند مجال حرکت و جنبش داشته باشد و تلاش و کوشش او سبب نیل به هدف شود. باید توجه داشت که علاقه و تمایل شاگردان به فعالیت متفاوت است.



یادگیری مانند سایر اشکال رفتار معلول محرک یا محرکهایی است. همان طور که منشاء رفتار افراد را احتیاجات اساسی آنها دانستیم دریادگیری نیز نیازمند بیهای اساسی را به عنوان محرک فرض می کنیم.

احتیاج به بستگی و تعلق به گروه، احتیاج به ابراز خود و احتیاج به امنیت محرک اساسی در یادگیری هستند. نیاز فرد به چیزی، او را به خواستن و طلب کردن آن چیز وا می دارد. خواستن فرد را به تلاش و کوشش تحریک می کند و در نتیجه فعالیت، فرد به مقصود خود نائل می شود.

نقش محرک را در فعالیتهای افراد می توان به ترتیب زیر بیان کرد:

- ۱ - محرک، نیرو و انرژی لازم را برای فعالیت در فرد بوجود می آورد.
- ۲ - محرک، سبب پیدایش قصد و اراده در فرد می شود.
- ۳ - محرک، جهت فعالیتهای فرد را مشخص

صورت مسأله یا معمایی درآید و برای حل آن اقدام کند، از منابع مختلف استفاده نماید آنچه را که به دست می آورد باهم مقایسه کند، سازمان دهد، ترجمه و تفسیر نماید و برای حل مسأله بکار برد.

وقتی موضوع درسی به صورت مسأله مطرح شود و شاگرد مانند یک محقق برای حل مسأله اقدام نماید و در انجام این کار ضمن استفاده از راهنمایی معلم با دیگر شاگردان همکاری کند، در این صورت افکار وی تغییر می کند. عادات علمی، در او به وجود می آید، طرزکار کردن با دیگران را فرا می گیرد، نحوه استفاده از مطالب درسی را در حل مسأله می آموزد و بتدریج روح علمی در او رسوخ می کند.

در چنین وضعی نقش اصلی در جریان یادگیری به عهده شاگرد خواهد بود.

۵ - محرک (motive)

افراد برای برخورد به مشکلات است. افراد انسانی در هر مرحله از رشد با مشکلات خاصی روبرو هستند. در مدرسه فرد نه تنها طرز برخورد به مشکلات و نحوه پیدا کردن راه حل را می آموزد، بلکه مطالبی را که به وسیله آنها مشکلات زندگی را باید حل کند فرا می گیرد. استفاده از مطالب علمی و به کار بردن آنها را در برخورد به مسائل انتقال گویند. هدف اساسی تعلیم و تربیت این است که شاگردان را قادر سازد تا آنچه را که در مدرسه آموخته اند در موقعیتهای مختلف زندگی به کار ببرند.

۷- روابط کل و جزء

(Whole - Part Relations)

بحث در این است که یادگیری از کل یکبار شروع می شود یا از اجزاء آن. پیروان مکتب گشتالت عقیده دارند فرد ابتدا امر مورد یادگیری را بطور کل می بیند و درک می کند آنگاه به تحلیل آن می پردازد و اجزاء و عناصر تشکیل دهنده آنرا مشخص می سازد. این تئوری برای همه قابل فهم نیست. بیشتر افراد تصور می کنند که ابتدا باید اجزاء را شناخت و بعد کل را مورد مطالعه قرار داد. تدریس خواندن به وسیله الفباء نیز تحت تأثیر همین عقیده عمومی قرار دارد. ظاهراً این عقیده که ابتدا باید اجزاء یک امر را آموخت و بعد کل آنرا درک کرد، منطقی به نظر می رسد.

افراد تصور می کنند در یادگیری مطالب و امور مختلف باید از اجزاء شروع کرد. برای فهم یک قضیه ریاضی ابتدا باید اجزاء یا عناصر آنرا بررسی نمود و حفظ و به خاطر سپردن یک شعر باید از مصرعیا بیت شروع گردد.

می کند.

۴ - محرک، فرد را به فعالیتهای گوناگون وامی دارد و میان آنها هماهنگی ایجاد می کند.

۵ - محرک، فرد را به از بین بردن موانع تشویق می کند.

۶ - محرک، فرد را به استفاده از امکانات وامی دارد.

۷ - محرک، فرد را به انجام کار و فعالیت و کسب پیروزی نهایی تحریک می کند.

۸ - محرک، هدفی را که نیل به آن سبباز بین رفتن اضطراب و پیدایش رضایت خاطر است مشخص می سازد.

میل و رغبت نیز جزء محرکهای اساسی در یادگیری است. گاهی ممکن است میل و احتیاج فرد متوجه یک چیز باشد و در بعضی موارد میل و احتیاج از هم جدا هستند. در هر صورت میل نیز نقش عمده ای در جریان یادگیری اجرا می نماید. رغبت نیز کوشش و تلاش فرد را به هدف معینی متوجه می سازد.

برای این که شاگرد در جریان یادگیری نقش مهمی را ایفا کند باید موضوعی را که می خواهد بیاموزد مورد علاقه وی باشد. برای جلب رغبت شاگردان به موضوعهای درسی لازم نیست که بطور تصنعی آنها را به صورتهای جالب در آوریم، همین قدر که مطالب درسی با احتیاجات شاگرد برخورد داشته باشد و مسائل اساسی و واقعی را برای او مطرح سازد و به او در برخورد به محیط کمک کند، رغبت او طبعاً به این گونه موضوعات جلب می شود.

۹- انتقال (Transfer)

وظیفه عمده مؤسسات تربیتی آماده کردن

برای بکار انداختن یک ماشین و آشنایی به طرز عمل آن باید ابتدا اجزاء آنرا مورد مطالعه قرار داد. در آموختن مباحث علمی ابتدا باید قسمتهای کوچکتر را مطرح نمود و سپس آنها را باهم مربوط ساخت و به شاگردان یاد داد.

طرفداران مکتب گشتالت عقیده دارند کل اجزاء را در یک طرح وزمینه قرار می دهد و ارتباط آنها را باهم روشن می سازد. به نظر این دسته اجزاء به تنهایی بی معنی و نامفهوم هستند ولی وقتی در یک طرح وزمینه قرار گرفتند معنی و مفهوم آنها روشن می گردد. الف ، ب ، پ ، مخصوصاً " برای کسی که می خواهد خواندن را بیاموزد معنا و مفهومی ندارد، اما اگر این حروف را در کلمات و کلمات را در جمله های کوچکی که با تجربیات بچهها قرابت دارد قرار دهیم، مفهوم آنها روشنتر می شود.

اجزاء معمولاً متنوع و متغیر هستند ولی کل یا طرح وزمینه آنها ممکن است ثابت باشد. بنابراین وقتی بچه کل جمله یا کلمه را درک کرد تغییر حروف یا تنوع آنها سبب اشکال برای او نخواهد شد. در مباحث علمی اگر رابطه علت و معلول به عنوان یک کل مورد توجه قرار گیرد درک این رابطه در برخورد به علل و معلولهای مختلف آسان و قابل تعمیم است.

طرح یا کل، قابل انتقال و تعمیم است، در صورتی که اجزاء و کیفیت خاص آنها این خصوصیت را دارا نیستند. طرح یا کل، عناصر را مشخص می سازد و آنها را در زمینه خاصی به هم ارتباط می دهد.

اندک دقتی ثابت می کند که شروع یادگیری از کل بهتر و آسانتر صورت می گیرد تا اجزاء. طرح یک قضیه علمی بطور کل و روشن کردن ارتباط

اجزاء و عناصر آن، بهتر سبب فهم شاگردان می شود. اجزاء ابتدا بی معنی و نامربوط هستند و درک آنها برای یادگیرنده مشکل است. اصولاً چنانچه قبلاً نیز بیان کردیم کل عبارت از مجموع اجزاء نیست که بررسی یک یک آنها و رویهم قرار دادن آنها سبب تصور کل گردد. کل عبارتست از نحوه ارتباط و پیوند اجزاء با هم و تا این ارتباط مشخص نگردد، اجزاء قابل فهم نیستند.

درکار با یک ماشین، در مطالعه یک شعرو خلاصه در برخورد به همسأله ابتدا ما با کل روبرو می شویم و تا تصور کل در ذهن ما بوجود نیاید، ادراک اجزاء برای ما میسر نیست. درکار تدریس نیز معلم باید تا آنجا که





می تواند ابتدا مطالب درسی را بطور کل مطرح کند و ارتباط اجزاء یک امر یا امور مربوط را مشخص سازد و بعد به تحلیل کل و بررسی اجزاء آن اقدام کند.

۸- فهم یا بصیرت:

چنانچه در بررسی تئوری گشتالت و در جریان انتقال یادگیری دیدیم، فهم یا بصیرت پایه و اساس یادگیری را تشکیل می دهد. فهم با حفظ کردن یا به خاطر سپردن فرق می کند.

بعضی از معلمان میان این دو فرق نمی گذارند و تصور می کنند شاگردی که مطالب درسی را به خاطر می سپرد و در موقع امتحان نقل می کند واقعا "چیزی یاد گرفته و مطلب درسی را از روی فهم و بصیرت آموخته است."

روش کار معلمان در جریان یادگیری و شرکت ندادن شاگردان در فعالیتهای درسی سبب می شود که شاگردان آنچه را مطالعه می کنند یا از زبان معلم می شنوند بدون این که بفهمند به خاطر بسپارند یا حفظ کنند. اگر در جریان یادگیری نقش اساسی به عهده شاگرد باشد و مطلب درسی با تجربیات گذشته او ارتباط پیدا کند ضمناً "علاقه و احتیاج به مطلب درسی فرد را به فعالیت تحریک نماید، در این صورت شاگرد آنچه را که می آموزد درست در ذهن مجسم می سازد، ارتباط اجزای آن را با هم درک می کند و در نتیجه فهم یا بصیرت برای او حاصل می شود.

وقتی شاگرد موضوع یادگیری را بطور کل در نظر مجسم ساخت و اجزای آن را با توجه به ارتباط آنها با هم و با موضوع یادگیری درک کرد

در این صورت آنچه می آموزد با فهم و بصیرت همراه است و به آسانی می تواند معلومات خود را در موقعیت های مختلف مورد استفاده قرار دهد.

بیدایش فهم یا بصیرت با استعداد، رشد و تجربیات قبلی فرد ارتباط دارد. همه بچه هادر جریان یادگیری به یک نحو ارتباط اجزاء موضوع یادگیری را درک نمی کنند. بعضی استعداد بیشتری دارند و زودتر ارتباط امور را درک می کنند، دسته ای در اثر رشد و تجربیات قبلی موقعیت یادگیری را بهتر در نظر خود مجسم می سازند.

موقعیت یادگیری نیز در ایجاد فهم و بصیرت ناه نیز دارد. هر چه عناصر موجود در موقعیت مشخص تر باشد، فهم و بصیرت زودتر بوجود می آید. چنانچه در بالا گفته شد فعالیت یادگیرنده در ایجاد فهم و بصیرت نقش بسزائی دارد.